

ایده‌نامه

فهم حکمت انسانی

سید یونس ادیان

نقشه‌چین

سرشناسه	: ادیانی، یونس. ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: ایده‌نامه فهم حکمت انسانی / سید یونس ادیانی.
مشخصات نشر	: تهران: نقش جهان، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۷۰۴ ص. ۱، ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۸۸-۶۵-۰
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: آنتروپوسوفی
موضوع	: Anthroposophy
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۷ الف ۱۴/الف BP۵۹۵
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۹/۹۳۵
شماره کتابخانه ملی	: ۵۵۵۳۳۹۷

نقشه جهان

سید یونس ادیانی

فهم حکمت انسان

تیراژ: ۱۱۰۰

صفحه‌آرایی: نسیم ثانوی

چاپ: اول ۱۳۹۸

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق است به:

انتشارات نقش جهان

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان وحید نظری، کوچه جاوید یک، شماره ۱

تلفن و نمابر: ۶۶۴۷۵۴۴۷-۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۸۸-۶۵-۰

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه.....
۱۵.....	رساله حکیم.....
۵۵.....	رساله حکمت.....
۹۳.....	رساله حکمت آفرینش.....
۱۳۵.....	رساله حکمت هستی.....
۱۷۱.....	رساله حکمت جهان.....
۲۵۵.....	رساله حکمت هستی.....
۳۱۷.....	رساله حکمت ذرات و فکر.....
۴۰۳.....	رساله حکمت مغز.....
۴۱۱.....	رساله حکمت عقل.....
۴۳۳.....	رساله حکمت ایده.....
۴۳۹.....	رساله حکمت دانایی.....
۴۷۷.....	رساله حکمت آگاهی.....
۴۹۵.....	رساله حکمت فطرت.....
۴۹۷.....	رساله حکمت قلبی.....
۵۱۱.....	رساله حکمت موسیقی.....
۵۱۵.....	رساله حکمت بخشش.....
۵۱۹.....	رساله حکمت روشنائی و تاریکی.....
۵۲۳.....	رساله حکمت سخن و سکوت.....
۵۳۱.....	رساله حکمت رحمت و محبت.....
۵۴۱.....	رساله حکمت نفسانی.....
۵۵۱.....	رساله حکمت الهی، قدسی و عرشی.....
۵۵۷.....	رساله حکمت حقانی.....
۵۵۹.....	رساله حکمت حقیقت.....

۶۲۷	رساله حکمت کشف و شهود.....
۶۳۱	رساله حکمت حیرت.....
۶۳۷	رساله حکمت نبوی.....
۶۴۷	رساله حکمت قرانی.....
۶۵۱	رساله حکمت دینی.....
۶۵۵	رساله حکمت سیاسی.....
۶۷۱	رساله حکمت نیکی و سعادت.....
۶۷۵	رساله حکمت زندگی و مرگ.....

www.ketab.ir

مقدمه

سخن را به پیرایه از زبان کریم با کلمه شکر آغاز می‌کنم و با توجه خرد و قلب حمد و سپاس خدا را به میان می‌گویم که او به حق فرستنده رحمت، محبت و نعمت بی‌پایان برای جهان است.

نخستین سخن در جهان هستی این است که سپاس ویژه آفریدگار بی‌همتا است. با این اصل سخن از حق گفتن به حق به راستی برای او سزاوارتر است. زیرا سخن به حق گفتن به معنای نشان دادن جان حقیقت جهانیان است. حمد حق گفتن به پاس بخشش‌ها و نعمت‌های بی‌کران سزای اوست. سپاس فقط سزاوار ذات حق بی‌همتا است که به قیدی متعین نیامده و به حدی نیز محدود نخواهد شد و همه از ذات او هستند و به سمت او باز می‌گردند و در او همه کیهان‌ها ناپدید و گم می‌شوند.

سپاس جهان امکان ویژه اوست و این خاصه به وجودش سزاوارتر است. از این رو هر ستایشی در جهان ممکن از او آغاز شده و سرانجام به او بر می‌گردد. با این منطق مقام سپاس‌ها ویژه پروردگار جهانیان است و به صورت طبیعی فقط او سزاوار این ویژگی ممتاز است.

با این وصف سپاسگزار تاحدودی رتبه خود را می‌داند و سپاس حق را با حکمت معنوی بجا می‌آورد. او با ایمان نابش سپاس حق می‌گوید که گویی حق

را با تمامی وجودش مشاهده و درک کرده و با قلب خود به فرمان او گوش داده است. او زمانی که سپاس حق می گوید، وجود حق را در قلب خود احساس می کند و به راستی با همه وجودش می داند که او بخشاینده جهانیان است. خداوند سپاس های سپاس کنندگان را می شنود و به آنها پاسخ می دهد. حکیم در این موضع با حق سفر می کند و فقط در خانه حق ساکن می شود. با این حال کسی که سپاس او می گوید و پاسخی نمی شنود، نشان از این واقعیت تلخ دارد که راه را انحرافی رفته است. بنابراین سپاس حق گفتن باید با حضور قلب همراه باشد تا آدمی پروردگار خود را در همه حال حاضر و ناظر در سرای وجود دیده و احساس کند.

سپاس برای دست ها، نواهی و همراهی به وجود می آورد و روشی برای نشان دادن همراهی و همبستگی است. با این اصل جهان حقیقت همه اوست و انسان با هر نظری فقط نقش او را در جهان می داند و می بیند و می شنود و می بیند و می شنود. البته دسیسه شیطان ممکن است آدمی را از دیدار حق باز دارد که خود نکته ای فکربرانگیز در مواردی سرگردان کننده است.

سرآغاز سپاس خداوند با حکمت است. صورت می گیرد. او با همین منطق دوست انسان است و دوستی به جهان امکان از جانب او داده شده است. سپاس و ستایش ویژه حق دانا، توانا، مهربان و تندرماند است. او با حکمت حقانی به انسان قدرت دانایی و توانایی بخشیده است. ستایش حق با طرحی از نیایش همراه است. نیایش برای برآوردن راه های دشوار و گشودن درهای بسته و ساختن امید تازه در فضای مه آلود ناامیدی های جهان است. نیایش جان آدمی را پاک و دل او را آرام می کند. در این وضعیت چیزی که در دل جای می گیرد، چنان ژرف و عمیق خواهد بود که به کلی از نیایش زبان بی نیاز است. آغاز هر سخن با نام خدا سزاوار است. زیرا ستایش آفریده ها ویژه بخشايند، نعمت هاست و او حق ستودنی است.

حقیقت فقط به زبانی که خود را ستوده است، ستوده می‌شود. زیرا دیگر زبان‌ها از ایفای این نقش جامع و تمام ناتوانند. با این حال ستودن حق به منطق خرد و قلب امری پسندیده است.

سپاس حق برای انسان نخستین حکمتی است که از آسمان‌ها فرود آمد و سرمشق دیگر حکمت‌ها قرار گرفت. از این رو سپاس سزاوار کسی است که فرود آورنده حکمت‌ها است. او در حقیقت قلب حقایق هستی را با مغز کلمات وجودی فرو نهاده است.

سپاس سزاوار سرآغاز هستی‌های ممکن است. زیرا خداوند چنانکه شایسته اوست باید ستوده شود که این شایستگی به ایجاد کیهان‌ها و کهکشان‌های واقع در آن و نیز تدوین هم‌اکنون منظومه‌ها، ستاره‌ها و سیاره‌ها مربوط می‌شود.

ستایش حق به مانند دیگر گانه است و باید بین ذات حق و ستایش او تناسب قلبی، فکری و منطقی وجود داشته باشد. ستایش حق ناشی از بخشش جهان‌های ممکن است. این ستایش به تمام امکان وجودی ممکن است و ستایش ممکن نیز در امتداد آن قرار دارد. با وجود این ستایش فقط سزاوار ذات حق است و برای ممکن راهی در آن وجود ندارد و سرنوشت ستایش ممکن برای ذات او است.

ستایش و نگویش براساس حکمت، نعمت و رحمت بی‌پایان است. با این اصل هر اتفاقی که در جهان ممکن می‌افتد با میزان ستایش می‌شود و نشان می‌دهد که هر چیز به تناسب آفریده شده است.

ذات حق به یکتایی ستایش می‌شود. با این منطق ستایش ممکن است ذاتی یا به واسطه چیزی باشد. ستایش ذاتی و ممکن به واسطه آن است. در این صورت ستایش کردن سزاوار کسی است که بخواهد به حق نزدیک شود. این ستایش برای خدای یکتا باشد تا همه از او پیروی کنند و در بیراهه‌ها سرگردان نشوند. با این حال خدا به ستایش ستایش‌کنندگان دانا، بی‌نیاز و ناظر است.

پرستش ویژه کسی است که جهان را آفریده و جهان در تحت فرمان او واقع شده است. با این اصل کسی که دانا باشد به نیکی می‌داند که چه کسی را

پرستش می‌کند و چگونه باید او را پرستش کند و در می‌یابد که جز خدا نباید پرستش شود. در این صورت هر کس حق را چنان می‌شناسد که پرستش می‌کند. پس ستایش ویژه کسی است که حکمت‌ها از او به وجود آمده‌اند. ستایش از حق برای وجود ممکن یک ضرورت و نیاز قطعی است. انسان با ستایش حق ستوده می‌شود و حق جانشینی او را در زمین پاس می‌دارد. وجود این پرسیده می‌شود: ستایش چیست؟ ستایش نشانه فهم ناب و رفتار قلبی است که با نمادهایی حکمت قلبی و زبانی نامیده می‌شود. حکمت چیست؟ حکمت سراسر روشنایی و بیرون آمدن مغز حقیقت از پوسته است. در این سراسر مرچند باران روشنایی به سختی در تاریکی‌ها می‌بارد؛ اما چراغ حکمت همیر که روشن شد به سختی خاموش می‌شود و پایدار می‌ماند. حکمت با شادمانی و رنج و نیز شادی و غم شروع می‌شود. اکنون به رغم همه تلاش‌ها گل و جردن حکمت در حال فراموشی و خاموشی است. با وجود این به نظر می‌رسد که برای انسان امروز گوش سپردن به حکمت ناب قدری سخت و نفّس‌گیر شده است. در حالی که راه نجات انسان در همراهی کردن و شناسایی حکمت را به کار بستن اصول بنیادین آن است. انسان امروز از حکمت اصیل دور شده، در سبیل آن که برای او بازگشت به سرچشمه حکمت ناب امری ممکن و لازم است. با این فهم کسی حکمت را می‌شناسد که به آوای هستی گوش داده باشد. زیر گوش سپردن به صدای هستی پیش‌شرط دریافتن حکمت و دانایی است. در حکمت چرخش نفرین‌ها و آفرین‌ها بی‌نتیجه است. انسان مسئول گفتار، کردار و پندار خود است. با این اصل کسی که نمی‌تواند خود را با مسائل پیرامونی سرگرم کند و به گمان این که از مسئولیت رسته باشد، هنوز از سرگذشت سرشت خود دور نشده و وجدانش برای باز گردیدن بیدار است. حکمت در نگاه ژرف جهانی نانوشته و ناخوانده است. بشر تاکنون راهی در

حقیقت ناب نیافته و گامی در آن نهاده است. در این صورت کسی که حکمتی را همراهی نکرده باشد، ناگزیر حکمتی هم نمی‌داند و این دو در پدیداری و پایداری ملازم یکدیگرند.

حکمت ناب گاهی سر بر می‌کشد و گاهی سر فرو می‌برد. زیرا حکمت دانسته‌هایی از حقایق هستی و اشیا در جهان ممکن است. پس حکمت ناب با تفکر، حاضر شدن قلب و گفتارهای حکمتانه اصیل گشوده می‌شود.

حکمت گذشته در عین حق حیات داشتن در جهان امروز به تنهایی با سرمای کربنی بشر گرمایی به او نمی‌بخشد. زیرا امر حکمی امروز به نوبینادی نیازمند است. با جور این کسی که حکمت نمی‌داند به صورت طبیعی در تصور و تصدیق باستانی گرفتار می‌شود و راهی در دانایی اصیل نمی‌یابد. حکمت اصیل از عاریو سرشتی انسان است. انسان این حکمت را قانون طبیعت و منطق حیات می‌داند و بیان زندگی خود را با آن پیوند می‌زند.

انسان حکمتی را می‌داند که آن را با بیان حکمی^۱ به گفتار در می‌آورد. با این فرض سخن به حکمت گفتن از نشان و جوی حکمت است.

حکمت هرچند با زبان حکمی گفته می‌شود، اما در حکمت قامت زبان بسیار کوتاه است. با این حال زبان نه همه حکمت به وضعیت محدود شده آن است. در حکمت از خودگذشتن راهی برای بازگشتن به حریم اصیل است. این بازگشتن موجب فهم و خودآگاهی انسان می‌شود. در این وضعیت کشف حکمت، فهم و نافهمی آن هر سه حکمت است. یعنی هر دو از پدیداری حکمت نشانی از حکمت واقعی است.

در جهان ممکن دو پدیده بینایی و ناینبایی بخشی از حکمت به شمار می‌روند. در این فرض کسی که اصول و قانون جهان را همزمان با ایده نعمت و رحمت نمی‌شناسد، او هرچند در شمار نادانان قرار دارد، اما ممکن است در نگاهی بخش

۱. زبان حکمت نشانه‌نمایی از محتوای آن است. این زبان با اصطلاحات حکمی طراحی و نوشته شده است.

دیگری از حکمت باشد و نباید کسی را به کلی نادیده گرفت و ناچیز به شمار آورد. حکمت رحمت و نعمت حق موجب ایجاد جهان شده است. با این اصل حکمت گرچه در جهان‌های ممکن به طور واقعی گسترده شد، اما در عین حال تعیین حدود نشده است.

اکنون هرچه بر حکمت انسانی می‌گذرد بر دامنه کویر آن افزوده می‌شود، به طوری که حکمت کنونی بیش از گذشته رنگ باخته است. این احساس تا جایی امن گسترده و نفوذ کرده که زمستان حکمت در راه است و این زمستان برای انسان امروز سخت، نفّس‌گیر و تکان‌دهنده خواهد بود.

حکیم، بنای هستی خود و دیگری است. او در سطوح متفاوت می‌داند که از وجود و اثبات به نیستی و نیز به نیکی تصویر واقع‌گرایانه از نادانی‌های خود دارد. زیرا حکیم داند که انسان با حکمت به خودآگاهی می‌رسد. پس از نظر منطق حکیم خودآگاهی از چیزی به موضوع آگاهی مربوط می‌شود. حکیم به اشاره و نشانه قلب سخن می‌گوید. او دانا و سالار دانایی‌های واقعی در سرای واقعیت‌ها است.

حکیم در جهان‌های ممکن سرسام‌ناک نمی‌شناسد و با پریشانی می‌رود. او چنان به پیش می‌رود که گویا آدمی از این خاک، جودی آفریده شد و دوباره به خاک باز می‌گردد.

حکیم به نعمت رحمت به جهانیان گرما و سرور می‌بخشد. او مانند بوته خشکی نیست که زود هنگام شعله‌ور شود یا شعله‌اش فرو نشاند. در حالی که وی ریشه در خاک دارد و سر در آسمان‌های بی‌کران فرو برده است.

حکیم انسانی فکور و داناست و می‌داند که در چه راهی قدم بر می‌دارد. این ویژگی اکنون در حال از دست رفتن است که خود بیانگر فقر تفکر، احساس و منطق دانایی است.

با این حال در دوره جدید جریان فکر ناخواسته از پدیده‌های حکمی فاصله گرفته

است. این دوره از واقعیات انسانی برای جامعه انسانی - فکری ناامیدکننده است. با این نگاه انسان‌ها ممکن است معقول یا نامعقول باشند، اما فکر از ویژگی ممتاز انسان است که نباید دستخوش فراموشی شود.

با وجود این پرسیده می‌شود آیا کسی می‌داند که دعوی بشر بر سر چه چیزی است؟ در جهان برای هر چیزی سنگ محکی برای دانستن وجود دارد که حکمت نامیده می‌شود. در این فرض انسان خردمند با احساس کردن به چیزی دست می‌یابد که با این تصور خردمندی درگرو احساس‌مندی است. پس در وجه انسانی احساس و خرد تجمع کرده‌اند و آنها سرچشمه انسان‌سازی و گسترش و توسعه انسانی به شمار می‌روند.

حکیم دانا همیشه ساکت است. او با هوشمندی سخن می‌گوید و با هوش دیگر سکوت می‌نند. سکوت و سکوت حکیم عصاره‌ای از حکمت ناب است. بنابراین او امر حقیقی را از امر انباری می‌شناسد و به تدریج از آن عبور می‌کند. از نظر حکیم قلب مرکز هستی انسان و مغز حکمت است. زیرا هر امر حقیقی به روش قلبی دریافت شده و با منصف قلبی بیان می‌شود.

حکیم هرچند در طبیعت زندگی می‌کند، ولی همراه طبیعت در فراسوی آن می‌رود. دانایی او از دایره تصور و تصدیق بیرون است. او چیزی را که دریافت کرده و پسندیده با جان خود می‌پذیرد و به آن گردن می‌اندازد. حکیم با زبان حقیقت صدای حق را می‌شنود و جز صدای حقیقت چیزی را نمی‌شنود و گویی خود نیز بخشی از حقیقت است.

حکیم می‌داند که چه گفته است و عاشق نابینا در فهم‌ها و گفتار با نیست. او حیرانی است که از سرگردانی بیرون آمده و شیفته شده و داناست و باطن به حکمت معقول و محسوس می‌گوید.

حکیم با خردمندی به حکمت فطرت و نعمت حکمت می‌داند، در حالی که عارف عاشق نابیناست، هرچند از نام دانایی استفاده کند.

حکیم با شناخت حقایق به مراتب بلوغ حکمی می‌رسد. او خوش‌سواری است که بر تن فرود نمی‌آید و با قلب همسفر می‌شود. پس حکیم نکته‌سنج و دانای جهان امکان است.

حکیم با کشف حقیقت هستی خود دریای حقایق را می‌شناسد. او به ویژگی دست یافته که چیزی مانع آشکاری حقیقتِ جودش نمی‌شود. در این وضع کسی که به کشف اسرار معنوی دست نیابد، از حکمت ناب دور مانده است. حکیمان گنج‌های پنهان جهان امکانند و جهان امکان از این گنج‌ها پُر شده است. نکته این است انسان امروز تا چه اندازه این گنج‌ها را می‌شناسد و از مواهب و جردی آنان بهره‌مند می‌شود.

فهم حکمت اصیل در عین دشواری کاری ساده و ممکن است. این فهم به انسان کمک می‌کند که جهان را دوباره بفهمد و راهی تازه فراروی او می‌نهد تا دستیابی به حکمت ساده‌تر با این برداشت حکمت واقعی است که در موقعیت فهم‌پذیری قرار گرفته و بیاد سراسر فهم‌پذیر است.

نکته پایانی این است که این مجموعه رسائل حکمی به مرور نوشته شده‌اند و هریک به مفهوم اصلی اشاره دارد. این نوشته‌ها هرچند دغدغه تمامیت دارند، اما اصل ناتمامی در آنها موج می‌زند. بابان نقد و نظر اربابان خرد، قلب و منطق می‌تواند به اصلاح بنیان‌های این تفکر کمک کند و راه‌گشای نویسنده در چاپ بعدی شود.

سید یونس سیدیانی

سنگ‌چالک لُفور ۱۳۹۶/۳/۲۸